



بنام کردستان بزرگ

Under Name of Great Kurdistan

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تودادم!
باید اول به توگفتن که چنین خوب چرائی؟

کتاب کرد و کردستان

نویسنده : واسیلی نیکیتین

قونسول روسیه در ارومیه

1915 - 1918

عضوانجمن آسیایی وانجمن نژاد شناسی پاریس

عضو دائمی موسسه بین المللی مردمشناسی و

عضو وابسته آکادمی سیاسی - بین المللی.

مترجم : محمد قاضی

1363

گرد آورنده: سرهنگ چیا

فصل هفتم

عشایر در زمان و مکان

ج . عشایر کردستان ایران

1 . مکری: (قبلا پخش شده است)

2. بنی اردلان: (قبلا پخش شده است)

3. جاف.

اکنون روبه سوی همسایگان اردلان یعنی عشیرت جاف بگردانیم که در تمام کردستان- ن جنوبی به جنگجویانی دلیر و ورزیده و بیرحم شهرت دارند. توضیح: (یکی از شعرای کرد در وصف دلاوری کردان شعری دارد که دو بیت اول آن را در اینجا با ترجمه آن به فارسی نقل می کنیم:

خزمینه مه ده ن په نجه له گه ل عه شیره تی جافا
میروله نه چی باشه به گژ قولله بی قافا
کی بی له دلیرانی عه شاپر که نه چوبی
وه ک تیری نه جه ل نوکی رمی جافی به نافا

یعنی:

ای خویشاوندان، با عشیرت جاف پنجه در پنجه میندازید. مورچه خوب نیست که با قلعه کوه قاف در افتد. کدامیک از دلیران عشایر است که نوک نیزه جاف همچون تیر اجل به نافش فرو نرفته باشد؟ (مترجم).

تا به حال کسی از تاریخ ایشان تقریباً چیزی نمی دانست، و به قول "سون" آنچه در اینجا گفته میشود از روی گفته های مستند یک از اعضای خانواده حاکم ایشان به نام محمد علی بیگ پشتمال اهل قزل رباط واقع در منتهی الیه جنوبی کردستان است.

این عشیرت معتقدند که تا سال 1700 میلادی در جوانرود، یکی از ولایات کردستان اردلان که قبلاً به نام آن اشاره کردیم، ساکن بوده و در آنجا تحت سلطه والیان اردلان می زیسته اند. باری، خواه اینکه اردلانها چشم طمع به ولایت بسیار حاصل خیز جوانرود دوخته و خواه از قدرت روزافزون جافها به وحشت افتاده بودند درصد برآمدند تا بنیان حکومت خود را در این ولایت تحکیم بخشند. بر اثر این تصمیم، کار این دو عشیرت به جنگ و جدال کشید و در نبردی که در آن رئیس ایل جاف و پسرش و برادرش اسیر شدند و به قتل رسیدند بقیه روسای عشیرت فرار را برقرار ترجیح دادند و به زیر چتر حمایت پادشاهی کرد سلیمانیه درآمدند.

توضیح و توجه!!: ((همین کاری که امروزه نیز پس از گذشت حدود 300 سال از آن تاریخ کماکان و در عصر حاضر قرن بیستم!، بین سران عشایر کرد: "طالبانی و بارزانی، مهتدی و قاسملو" تا این اواخر، در جریان بود و به خونهای هزاران نفر از بهترین فرزندان کرد تمام شده است))
از نگارنده این سطور "چیا"

بجز چند طایفه کوچک که در ایشان علاقه و پیوند با آب و خاک زادگاه قویتر از حس کینه و عناد نسبت به اشغالگران بود. لیکن در میان همینها هم که مانده بودند، کلکنی، یوسف **Taichai** بعضی شاخه ها از جمله ایلات قدیر میروسی، تایشایی، و گرک قاییش چون نمی دانستند بار **Nirdji**، نیرجی **Koujik** یار احمدی، کوئیک سلطه والیان متفرعن اردلان را تحمل کنند پناگاهی در میان عشیرت گوران یافتند و نام ایشان را بر خود نهادند، بقسمی که اکنون به نام **جاف - گوران** مشهورند.

پادشای کرد حمایت از روسای جاف را تقبل کرد و به طوایف مختلف ایشان اجازه داد که در بهار و پائیز گله های خود را در امتداد مسیرهایی که هم اکنون در اشغال ایشان است، یعنی در شمال به سوی پنجوین و در جنوب تا قزل رباط و خانقین بچرا- نند و در این مناطق بیلاق و قشلاق کنند. بدین گونه جافها تبعه دولت عثمانی شدند (اکنون تبعه دولت عراق) و هنوز هم به همان حال مانده اند.

میگویند! این عشیرت بزرگ (یا اتحادیه ای از عشایر) در حدود یکصد هزار مرد دارد و پادشاه ایشان که در حال حاضر: (1914) محمود پاشا نام دارد مدعی است که در ظرف چند ساعت می تواند چهار هزار مرد مسلح آماده کند.

جافها در زمستان در مغرب شط سیروان و از خط خانقین قره تپه - صلاحیه تا کوه های قره داغ، و نیز در شمیران و در دشت شهرزور زندگی می کنند. قسمتی از این عشیرت (در حدود 2000 خانوار) یکجانشین است و قسمت دیگر (در حدود 8000 خانوار) نیمه چادر نشین که در بهار گله های خود را به سمت مشرق تا دود " سنه " (سنج) و به سمت شمال تا سقز به چرا میبرند. نخستین خانی از میان عشیرت جاف که از جوانرود به حوزه شط سیروان کوچ کرد کسی بود به نام **ظهیر بیگ** که در حدود 300 سال پیش به چنین کاری دست زد. دیگران نیز به دنبال او رفتند و در حدود 1638 جافها به سلطان مراد چهارم در فتح بغداد کمک کردند و به پادشاه این خدمت به لقب " مرادی " **مفتخر (!)** شدند، لقبی که امروزه در میان ایشان چند- ان رایج نیست. در ولایت جوانرود نزدیک به 4000 خانوار ماندند، و تقریباً 1500 خانوار نیز در بین گورانها مستقر شدند (**ماتریو**، صفحات 193 - 196).

ژ. پ. فریه J.P. Ferrier در کتاب خود تحت عنوان سفرها و ماجراها در ایران، (1845) چند صفحه ای را که خود به چشم دیده است برای ما نقل می کند و جا دارد که در اینجا بیاوریم.

از جمله مثلا کاروانسرای خانقین را تشریح می کند (صفحه 13): ((آنجا همیشه مردان غارتگر و راهزن بخشهای مجاور ازدحام می کنند ... جافها با سنجابیها دوش به دوش نشسته اند و **بیلبر(؟)** در کنار بختیاریها و لرها)) فریه ممکن است در باره نام و اصل و نسب عشایر اشتباه بکند (مثلا **جافهارا عرب می نامد....**) لیکن نکته بسیار درستی را متذکر می شود و آن اینست: (آدم از تماسای این صحنه سیر نمی شود که این مردان با چه متانت و نجابتی لباسهای کهنه و مندرس به تن می کنند و این لباسهای ژنده چه تضاد عجیبی با سلاحهای تجملی و قشنگ ایشان دارد). **فلان راهزن که سر تا پای لباسش ده شاهی نمی ارزد تفنگ گرانبهایی بر دوش دارد.**

او همچنین حملهء نا موجه یک فرماند اسواران ایرانی را به عشیرت جاف حکایت می کند و دلیل این حمله را چنین شرح می دهد: ((تا از قبل آن عشیرت ثروتمند بشود، و در ضمن با دادن یک گزارش دروغین به شاه بفهماند که خدمتگزاری دلیر و غیرتمند و زیرک است)). باری، جافها مالیات خود را تمام وکمال پرداخته بودند. فقط شاه عباس خان (فرماندهء فوق الذکر) خواسته بود مبلغ آن مالیات را به نفع خود دو برابر کند ایشان از قبول توقعات بیجای او خود داری کرده بود (صفحات 25 - 26).

یکی از آخرین روسای عشیرت جاف به نام عثمان پادشاه که درپاییز سال 1909 مرحوم شد به تقویت عشیرت پرداخت و با ازدواج با عدله خانم (رجوع شود به فصل پنجم) دختری از یکی از خانواده های قدیمی اردلان که وزرایی به دربار والیا- ن داده است بر قدر و عزت عشیرت افزود. او با این اقدام خود از یک سو ناخشنودی ترکان را متوجه خویش کرد و از سوی دیگر خرسندی و سپاس ایرانیان را که به او لقب و عنوان و شمشیر مرصع دادند و بدینگونه بر عملش دایر بر انتخاب یک همسر ایرانی صحه گذاشتند.

پاشاهای جاف مردانی هستند متفرعن و کم حرف و بی باک، لیکن چست و چالاک. در طول **صد سال** اخیر اقدامات چنان سریع و قاطعی بعمل آورده اند که از زمان نخستین تفرقهء عشیرت، که هم اکنون شرح آنرا نقل کردیم، دیگر چنان بلایی بسر- شان نیامده است.

از میان عشایر بزرگ کرد شاید **عشیرت جاف** تنها ایلی باشد که نشان داده است می تواند تعادل درونی خود را حفظ کند، به نحوی چنان مطلوب که بر اثر اقدامات

متمرکز روسای شاخه های مختلف این عشیرت، ایل جاف بسط و گسترش بیشتری یافته و روز با روز کامیابتر و نیرومندتر شده است.

در واقع، یکی از خصیصه های بارز زندگی کردان که قبلا نیز به آن اشاره کرده ایم و ترکان عثمانی و ایرانیان را از خطر قیامهای بزرگ کردان معاف داشته است و براستی اگر این خصیصه نبود وضع به صورت دیگری می بود - این است که: عشایر کرد نمی توانند مابین خود در صلح و صفا بسر ببرند. و این خصیصه ای است که تقریبا در میان همه توده های کوه نشین در سایر نقاط دنیا عمومیت دارد.

اکنون سوون به گورانها می پردازد (رجوع شود به فصل ششم) محتمل است که در میان همهی عشایر کرد گورانها از همه بهتر شناخته شده و توجه مسافران خارجی به ایران غربی و به کردستان جنوبی را به خود معطوف داشته باشند. همه گوران ها به همراه جافها در حدودده هزار خانوار می شوند. زمستانها در دشت زهاب و در مغرب آن زندگی می کنند و تابستانها از سرپل زهاب تا کردان واقع در ریجاب و ماهیدشت در حرکتند. محتمل است که در تشکیل این حسیرت کلهرها نیز با قبول نام "گوران" سهمی داشته اند، نامی که به طور کلی بر مردم کشاورز و یکجانشین اطلاق شده است (ماتریو، صفحات 183 - 184).

سوون چنین می پندارد که با این وصف اگر این عشیرت را از دید نژادشناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم شاید معلوم گردد که گورانها کرد نیستند بلکه فارس یا لرنند. در امتداد مرزی که کردستان را از لرستان جدا می کند عشایر زیادی سکونت دارند که نه کردند و نه لر و به لهجه ای سخن می گویند که در آن واژه های بازمانده ای از زبان تاجیک یعنی فارس قدیم می توان یافت. توضیح: ((از جمله رجوع شود به اسکارمان - هادانک در کتاب لهجه گوران 1930. ضمنا زبان تاجیک یکی از لهجه های فارسی است که در تاجیکستان فعلی شوروی با آن سخن می گویند نه ان گونه که سوون می گوید فارسی قدیم)). مولف.

اکنون عقیده ای وجود دارد که به موجب آن این ولایت مسکن مردمی یکجانشین به نام "گوران" بوده که به لهجه مورد بحث یعنی به همان لهجه ای صحبت میکردند که امروزه با اندک اختلافی عشایر یکجانشین اورامان و کندوله و ریژو Rijo در صحبت بکار می برند این زبان در قدیم و در حال حاضر نیز تا اندازه ای زبان "کلا-سیک" خانواده اردلان است و در اشعار فراوانی که در "سنه" و اطراف آن سروده

شده است و باز می شود بکار می رود. این زبان را اکنون " اورامی " یا " شهرزوری " می نامند. این زبان که از زبان کردی متمایز است اخیرا مورد مطالعه آقایان: اوسکارمان **Oscar Mann** و بندیکسن **Benediksen** قرار گرفته است و به نظر می رسد که متعلق به لهجه گوران باشد. از نظر قدمت هم از زبان فارسی مدرن قدیم تر نیست (**ماتریو، صفحه 356**). بیان واقع اینکه اغلب گورانهای یکجانشین هنوز به همین زبان سخن می گویند و حال آنکه قسمت چادرنشین به زبان کردی خالص حرف می زنند؛ و این امر ناشی از وجود مواردی است که بعضی از عشایر کوچک جاف و کلهر ناگزیر شدند در نزد گورانها پناهی بجویند و نام ایشان را بر خود بگذارند.

عشیرت اصلی گوران که خانواده " سلطانها " بر آن فرمان می راندند بسیار قدیمی است و ادعا می کند که اصل و نسبش مستقیما به بهرام گور می رسد. بهرام گور چنانکه می دانیم یکی از پادشاهان سلسله ساسانی بود و از 420 تا 440 میلادی سلطنت کرد. " گور " در زبان فارسی علاوه بر " قبر " به معنی " خروحشی " نیز هست و چون بهرام گور در شکار این حیوان مهارتی بسزا داشت به بهرام گور معروف شد.

عمر خیام شاعر ایرانی (1040 - 1123) این دو معنی را در رباعی زیر آورده است: " بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت " و در حقیقت بهرام گور در جریان شکار گورخر در چاهی سر نپوشیده افتاد و مرد. از 1639 به بعد که بین ایران و عثمانی قرار داد تحدید حدود صریح تر منعقد شد و وقتی جافها و عشایر دیگر با گورانها در آمیختند عشیرت اخیر با قدرت تمام در پایتخت خود " گهواره " واقع در شمال شرقی کمرند و جنوب شرقی کوه دالاهو: (**ماتریو، صفحه 166**) حکومت کردند و اشعار و قصاید خود را برسر زبانها انداختند چنانکه امروز نیز کردها برای پاره ای از انواع شعر نام " گوران " را بکار می برند. توضیح: ((و بعید نیست که که واژه کردی " گورانی " به معنی آواز نیز از اینجا ناشی شده باشد)) مترجم.

معهدا در این اواخر گورانها بر اثر ضعف روسایشان قدرت خود را از دست داند و به کلی ضعیف شدند، بطوریکه میدان عمل را به کلهرها واگذاشتند که در حال حاضر از هر وقت قویتر است و به اجتماع استواری از عشایر کوچک اطلاق می شود که در زیر یک نام نوعی با هم جمع شده اند ادامه دارد

Chia.rabii@yahoo.com

2010-05-18

مالمو سوئيد